

تفسیر قواعد حقوقی در راستای حفظ تعادل در روابط زوجین

عبدالله خدابخشی^۱

نیره عابدین زاده شهری^۲

چکیده

به هر میزان که قلمرو اخلاق و حقوق به هم نزدیک تر شود، به همان اندازه، رعایت منطق حقوقی و دست یابی به عدالت نیز دشوارتر خواهد شد. هرگاه این امر به خانواده منتهی شود، به واقع، مرز اخلاق و حقوق، احساس عدالت، انصاف و جانبداری و سایر مفاهیمی که سر سازگاری با هم ندارند، تاریک تر شده و منازعات مرزی میان آنها شدت می گیرد. این نزاع تنها به هنگام تقنین و وضع قاعده نیست، بلکه دادرس را نیز با سردرگمی مواجه می سازد؛ زیرا، علاوه بر کشف «حکم»، احراز «موضوع» دعوا نیز با اوست؛ امری که در نتیجه‌ی همراه شدن با احساسات و عواطف ممکن است دادرس را به بیراهه کشاند؛ در این راستا دادرس باید به این قاعده‌ی اساسی توجه داشته باشد که افزون بر احراز موضوع و کشف درست قاعده، تفسیری متعادل از قواعد داشته باشد؛ این وظیفه‌ای دشوار است که به شهود قضایی نزدیک تر است تا استدلال زبانی و مکتوب.

واژگان کلیدی:

تعادل، تفسیر، قاعده، همسران، دعوا.

۱. دکتری حقوق خصوصی، دادرس دادگستری مشهد.

۲. دادیار دادرسی عمومی و انقلاب مشهد.

۱. درآمد

عدالت و مفاهیم وابسته یا در ارتباط با آن مانند تعادل در رفتار و عملکرد منصفانه و مشی بر اساس معروف، مفاهیمی هستند که برای اعمال، باید در ظرف زمانی و مکانی ریخته شده و برای آن‌ها مصادیقی فراتر از باورهای زودگذر و احساسی را در نظر گرفت.^۱ هنگامی که این مفاهیم وارد حوزه‌ی حقوق می‌شوند، باید با قواعدی دیگر مانند منع سوءاستفاده از حق یا حمایت از شخصی که از نظر قواعد، در حالت ضعف است، تلفیق و مجموعاً در نظر گرفته شوند. بی‌گمان سهم اندیشه‌های انسانی در این «اختلاط حقیقی - حقوقی» بسیار است و اغراق نیست اگر گفته شود که بسیاری از نظرات عادلانه یا منصفانه، در واقع برداشت، انگیزه و علاقه‌ی شخصی است که آن را ابراز و از آن دفاع می‌کند؛ اما اگر از این «آسیب» عدالت که حذف آن نیز ممکن نیست، بگذریم، می‌توان گفت که برآیند مجموع نظرات و اندیشه‌های حقوقی، کمتر اشتباه می‌کند و اگر امری را ظلم یا عدل بدانند، از حیث حقوقی و نه واقعی و تکوینی، باید آن را ظالمانه یا عادلانه دانست.

یکی از زمینه‌های تحقق عدالت در نظام‌های حقوقی، در مرحله‌ی

۱. یکی از خصایص کار دادرسان در هنگام قضاوت که استقلال رویه‌ی قضایی را نشان می‌دهد، توجه به ویژگی‌های هر رابطه‌ی حقوقی در «موقعیت خاص» خود می‌باشد؛ امری که ممکن است از «موقعیت کلی» که قانون مقرر می‌کند، متفاوت باشد. به عبارت دیگر، قاضی در ملموس‌ترین و عینی‌ترین وضعیت طرفین قرار می‌گیرد و بهتر از احکام کلی قانون می‌تواند جنبه‌های غیرقابل پیش‌بینی رابطه‌ی حقوقی را کشف کند. جنبه‌هایی که به تعبیر ارسطو به انصاف تعبیر می‌شوند. به این معنی که «اگر پس از وضع یک قاعده عام، موردی پیش آید که به نحوی در چهارچوب الگوی عام ننگند، در این صورت چنانچه اجرای فرمان قانون‌گذار در این مورد موجب بروز خطا شود، درست این است که کاستی مزبور را طوری اصلاح کنیم که اگر قانون‌گذار حاضر بود و یا اگر به هنگام وضع قانون از این مورد آگاهی داشت همین‌گونه عمل می‌کرد». (کلی، ۱۳۸۲، ص ۷۰) در مورد تفاوت انصاف و عدالت، بحث بسیار است، مطابق یک نظر، عدالت در مرحله‌ی «کلی» قضیه و انصاف در «جزئی» آن است. علاوه بر نظر ارسطو که ملاحظه نمودیم، ریپر نویسنده‌ی فرانسوی نیز در مورد اهمیت انصاف و اخلاق و تعدیل قاعده‌ی کلی حقوقی، در زمان دادرسی می‌گوید: «مقنن دوست ندارد که خود را به صورت معلم اخلاق درآورد. به علاوه، انجام این کار برای او مشکل است؛ زیرا جنبه‌ی مجرد، کلی و دایمی قانون، جز به سختی، امکان نمی‌دهد که تکالیف متنوع اخلاقی مورد توجه او قرار گیرد. برعکس، قاضی که در میان منافع متضاد و تمایلات و گرایش‌های رقابت‌آمیز قرار گرفته و به صورت داور جلوه می‌کند، باید ارزش اخلاقی متداعیین را به حساب آورد و مورد توجه قرار دهد» (Ripert, 1949, P. 34)

قانون گذاری ظاهر می شود؛ قانون گذار می تواند با پیش بینی قواعدی کلی، از برخی تبعیض ها پرهیز کند، راه را برای تحقق عدالت هموار نماید و الهام گر مجریان در توسعه ای اهداف خود باشد؛ اما به باور ما تحقق زمینه ای عدالت در مرحله ای دادرسی، بیشتر و مهم تر است؛ زیرا اولاً، تحولات جامعه، سریع تر از حرکت کند قانون گذار عمل می نماید. ثانیاً، با فرض پیش بینی قواعد کلی در قانون نیز، این مجریان و به ویژه قضات و اندیشمندان حقوق هستند که قانون را برحسب تعاریف و قلمرو مورد نظر خود تبیین و در بسیاری از موارد قاعده را از هدف اصلی منحرف می نمایند. بنابراین، تفسیر قواعد، از وضع آن، مهم تر، دشوارتر و مؤثرتر است، همین نکته کافی است تا غبار از اهمیت رویه ای قضایی برداشته و آن را نشان دهد. بسیاری معتقدند که حقوق واقعی را باید در رویه ای قضایی جستجو کرد، اما کمتر کسانی هستند که این سخن را باور داشته باشند و مظاهر آن را نشان دهند؛ زیرا این مهم، صرفاً با تجربه ای رسیدگی به دعاوی و در مقام حق گذاری به دست می آید و بر بسیاری پوشیده است.

روابط همسران یکی از زمینه هایی است که در آن رفتار به معروف را نه از مقنن می بینیم و نه از مفسران قانون؛ همگان، به قواعد خانواده که می رسند از ظلم دم می زنند و از وضع یا تفسیر قاعده ای حقوقی گلایه دارند و حتی بسیار دیده شده که در مورد قاعده ای واحد و در زمان واحد، هر دو طرف ادعا نالان هستند؛ علت چیست و چه باید کرد تا سطح نارضایتی از قواعد خانواده و به ویژه آنچه مربوط به همسران است، کاهش یابد یا حداقل نفع یکی، ترجیحاً طرفی که از نظر حقوقی ضعیف است، را در برداشته و به دیگری زیان رساند؟ پاسخ دشوار است. تلاش هایی که به منظور ارائه ی برنامه یا چاره اندیشی صورت می گیرد، اغلب با افراط و تفریط توأم است. زیرا، در سطح پایین مسأله، زنان کارشناس در پاسخ به حقوق زن، مهریه و نفقه و .. را مطرح می نمایند و مردان کارشناس نیز از اعسار یاد می کنند؛ در این نزاع آن کس که اقبال بیشتری داشته باشد، موفق خواهد شد، نه کسی که عدالت با او همراه است. این انحراف تنها در این سطح باقی نمی ماند و وارد حوزه ی عمل و تفسیر نیز می شود؛ در این جاست که زخم های عمیق دیگری بر صدمات روحی و جسمی همسران

وارد می‌آید و لجابت، عناد، افراط و بی‌اخلاقی، با اعمال نادرست قاعده‌ی حقوقی تقویت می‌شود.

نباید داعیه داشت که در مرحله‌ی تفسیر قواعد، می‌توان به گونه‌ای صحیح و عاری از عیب عمل نمود، اما می‌توان امیدوار بود که اگر اهمیت مسأله و راه‌هایی برای جبران نقص‌ها و تقویت محاسن، پیش‌بینی شده و آغاز رسیدگی با اندیشه‌ی حقوقی و توجه به آثار تصمیم‌ها همراه باشد، تصمیم، به صواب نزدیک‌تر و با عدالت هم‌سوتر خواهد بود. انتخاب عنوان «تفسیر قواعد حقوقی در راستای حفظ تعادل در روابط زوجین» برای این است که ضمن اشاره به برخی از تصمیم‌ها و نظرات حقوقی که در برخی دعاوی اعمال شده‌اند، اهمیت رویکرد تفسیری به قواعد مربوط به همسران و برخی از وجوه عادلانه‌ی آن نشان داده شود.

۲. جایگاه قاعده‌ی حقوقی در روابط همسران

قواعد حقوقی برای استقرار نظم و رسیدن به هدف والای عدالت وضع می‌شوند. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ج ۱، صص ۵۱۳-۵۰۵) با این وجود، گاه میان این دو امر تعارض به وجود می‌آید؛ به نحوی که قاعده‌ی عادلانه، مغایر نظم تلقی می‌شود و یا به بهانه‌ی ایجاد نظم، عدالت را کنار می‌گذارند. این ویژگی، به‌ویژه در روابط ناشی از ازدواج وجود دارد و حقوق‌دان را در انتخاب راه‌حل عادلانه یا منظم دچار تردید می‌نماید؛ او احساس می‌کند باید با آرایش جامعه‌شناسی همراه شده و از حقوق و قواعد آن پیراسته شود.

ازدواج و خانواده‌ای که از آن تشکیل می‌شود، ویژگی‌هایی دارد که برخلاف ادعای جسورانه‌ی قواعد حقوقی، موقعیت مناسبی برای اعمال این قواعد، به وجود نمی‌آورد؛ تنها در صورتی می‌توان از حقوق سخن گفت که اهداف ازدواج به بن‌بست رسیده باشند و رابطه‌ی همراه با عشق، تولد ارزشمند و تسکین و آرامش انسانی، به جبهه‌گیری‌های سرد و خشن، بهانه‌جویی‌ها و تحمل کردن اجباری و دیگر علل نامطلوب تبدیل شود. اعمال حقوق تنها در چنین حالتی، با اهداف اصلی آن، متصور است؛ زیرا، حقوق از الزام، التزام، تعهد

و تکلیف سخن می‌گوید و نمی‌تواند اختیار، گذشت و مدارا کردن را تحت قاعده درآورد. چگونه می‌توان میزان عشق به خانواده را با قاعده‌ی حقوقی به حالت الزام و تکلیف درآورد؟ چگونه می‌توان جانفشانی همسران را معادل احسان در حقوق دانست؟ درست است که بر اساس قاعده‌ی احسان، می‌توان قاعده‌ی حقوقی وضع کرد، اما فداکاری و ایثار همسران، از احسان نیز بالاتر است؛ زیرا، احسان، مانع از دریافت حق‌الزحمه نیست، اما چگونه می‌توان با حفظ فداکاری و با بقای عشق به خانواده، از حق‌الزحمه سخن گفت.

به موجب هیچ قراردادی نمی‌توان احساس و هستی انسان را واگذار کرد یا مورد تعهد قرارداد؛ اما ازدواج دقیقاً برای چنین امری مقرر شده است،^۱ اگر هدف همسران، ایثار جسمی و روحی نباشد، از همان ابتدا، نقطه‌ی شکست خانواده رقم خورده است. بسیار مشاهده می‌شود ازدواج‌هایی که در اندک زمان (حتی در مواردی یک روز) به دلیل اموری مانند فریب در ازدواج به جدایی منتهی شده‌اند؛ زیرا طرفی که احساس شکست می‌کند، با خود می‌اندیشد که اگر هدف همسر او گذشت، ایثار و واگذاری تمام احساس و روان بود، موضوع مهمی را که از نظر او فریب محسوب می‌شود، بیان می‌نمود و رابطه‌ی کاملاً انسانی را با فریب یا کتمان واقع همراه نمی‌کرد. حقوق‌دان می‌داند و جامعه‌شناس می‌بیند که ازدواج از حقوق‌گریزان است و با دخالت حقوق، سهم ارزش‌های واقعی کمتر می‌شود؛ هنگامی که به سیطره‌ی کامل حقوق برسد، نوبت مرگ آن ارزش‌ها فرا رسیده و اگر از نظر حقوق‌دان هم طلاق واقع نشود، از نظر جامعه‌شناس در چنین طلاق‌ی تردید نیست.^۲ بر این اساس، میان طلاق حقوقی و طلاق جامعه‌شناسی، فاصله بسیار است و رقم واقعی طلاق را باید از جامعه‌شناس پرسید.

رابطه‌ی زوجین حتی با رابطه‌ی فرزندان با والدین، قابل مقایسه نیست؛ زیرا می‌توان میان گروه اخیر، قاعده‌ی حقوقی را به آسانی تصور و اعمال

۱. برای ملاحظه‌ی توجیحات کانت، فیلسوف مشهور عقل‌گرا، پیرامون رابطه‌ی زوجین در توافقی که برای ازدواج دارند، ر.ک: (کانت، ۱۳۸۰، صص ۱۲۸-۱۲۴).

۲. اگر طلاق به معنی انحلال ازدواج است، از نظر واقعیت اجتماعی، بسیار پیش از صدور حکم دادگاه و اجرای صیغه‌ی شرعی آن، تحقق می‌یابد؛ در واقع نفرت و کراهت زوجین، به حکم دادگاه وابسته نیست.

نمود؛ به نحوی که، بقای این رابطه با حقوق منافات ندارد، اما رابطه‌ی زوجین این‌گونه نبوده و با حقوق سازگار نمی‌باشد؛ با استقرار چنین حاکمیتی بر رابطه‌ی مذکور، تنها در نتیجه‌ی تجدید حیات واقعی و ارزش‌های اخلاقی است که حالت لطیف زندگی دوباره غلبه می‌کند و حقوق را به کنار می‌زند؛ در غیر این صورت اگر هم‌چنان بر قاعده و اجبار اصرار نمایند، هیچ تضمینی برای بقای خانواده باقی نمی‌ماند.^۱

یکی از اساتید حقوق در ابتدای کتاب حقوق خانواده، یعنی هنگامی که در مقام تعیین و تفسیر قواعد حقوقی است، نیز نمی‌تواند اخلاق را کنار گذارد؛ وی معتقد است: «این کتاب تنها حقوق نیست؛ آمیزه‌ای از حقوق و اخلاق، از آنچه هست و از آنچه بایستی باشد. نویسنده حقوق، همین که به خانواده می‌رسد ففونی را که از پیش آموخته نارسا می‌بیند و پای استدلالیان را چوبین. حق نیز همین است زیرا به دشواری می‌توان عواطف انسان و بازتاب‌های طبیعی او را در قالب قواعد محصور کرد.» (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ج ۱، پیشگفتار) در ادامه می‌گوید: «نقش حقوق را در تنظیم خانواده نباید انکار کرد زیرا هستند کسانی که جز به زور، به هیچ منطقی تسلیم نمی‌شوند و درباره اینان تنها حقوق می‌تواند حداقلی از نظم و عدالت را مستقر سازد.» (همان) این گفته اگر به معنی تعیین راه‌حل‌های لازم برای ترمیم رابطه‌ی زوجین باشد، بی‌گمان پذیرفتنی است؛ اما اگر مقصود تعیین راه‌کاری باشد که با احساس و عاطفه‌ی زوجین همراه است، راه به جایی نخواهد برد؛ زیرا، با هیچ قاعده‌ی حقوقی نمی‌توان از این عاطفه کاست یا آن را افزایش داد.

بنابراین، اگر چه قانون مدنی یا مقررات دیگر از نکاح یاد نموده‌اند، یا فقه امامیه آن را یکی از مباحث دقیق خود می‌داند، اما این امور تنها هنگامی جریان دارند که اولاً، مربوط به عاطفه‌ی زوجین و حریم اخلاق نباشند و زوجین در اجرای آن توافق داشته باشند؛^۲ ثانیاً، اگر به مسائل انسانی و

۱. عبارت باری تعالی در آیه‌ی ۱۸۷ سوره‌ی بقره با این تعبیر که: «هن لباس لکم و انتم لباس لهن»، به زیبایی، رابطه‌ی حقوقی همسران را نیز علاوه بر دیگر امور نشان می‌دهد. بی‌گمان هر قاعده‌ای که تعادل میان همسران را برهم زند، به چاک خوردن، کثیف شدن و یا مندرس شدن لباس می‌انجامد؛ در این صورت هیچ کس تمایلی به پوشیدن آن ندارد.

۲. مقصود آن است که زوجین، ناچار هستند واقعیت تلخ حقوق را میان خود اجرا نمایند.

ارزش‌های اخلاقی مرتبط هستند، در زمان طرح این مسائل، پایه‌های زندگی مشترک، متزلزل شده و ممکن است منجر به طلاق شود. در این هنگام است که حقوق، تکلیف هر یک از زوجین را که دیگر مانند دو شخص بیگانه هستند، تعیین می‌کند. ادعای ما آن است که نشان دهیم ازدواج و رابطه‌ی زوجین در صورت رضایت‌مندی متعارف یکدیگر، موفق است و نیازی به حقوق ندارد و تنها هنگامی حقوق حضور خواهد داشت که سخن از بیگانگی و تعارض و عدم رضایت‌مندی باشد؛ این که کسانی، از طریق قواعد مختلف حقوقی، درصدد حل مشکلات همسران بوده و رضایت‌مندی را در آن جستجو کنند، سخت در اشتباه هستند.

۳. معنای تعادل

افزون بر این که مفهوم تعادل در روابط حقوقی مبهم است، به همان اندازه در روابط همسران، شکننده و مبهم‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا اگر احساس، انگیزه و تجربیات شخصی، دشمن قاعده‌ی حقوقی و عدالت باشند، چاره‌ای نیست جز این که در روابط همسران، گونه‌ای از این امور را قبول کنیم و اگر ادعا شود که دادرس، به آن‌ها بی‌توجه است، ادعایی است که در محکمه‌ی وجدان مردود خواهد شد. ما درصدد نفی تأثیرات مذکور نیستیم، اما هرگز این تأثیر را در حدی قبول نمی‌کنیم که سبب انحراف قاعده‌ی حقوقی شده و حفظ تعادل در روابط همسران را غیرممکن سازد. علاوه بر موضوعات مطرح شده در هر دعوا، می‌توان قواعد کلی دیگری را نیز در این رابطه اعمال نمود و تمام خصایص موجود در آن را با این قواعد درهم آمیخت و معجونی ساخت که گویای تعادل میان همسران باشد. قواعدی مانند «دست‌های پاک»،^۱ «منع

برای مثال، آگاه از بطلان ازدواج نیستند و با تمام عشق و علاقه‌ای که با یکدیگر دارند متوجه می‌شوند که باید از یکدیگر جدا شوند تا مسائل غیرشرعی در رابطه‌ی آن‌ها به وجود نیاید؛ در مواردی که زن پس از غیبت طولانی شوهر، به ناچار، حکم موت فرضی او را می‌گیرد و با نگهداشتن عده‌ی شرعی، ازدواج دوم می‌نماید و شوهر اول پیدا می‌شود، زن میان دوراهی انتخاب است و قانون برخلاف خواست او سخن می‌گوید و اگر تصمیم به جدایی از همسر اول باشد، این امر از روی کینه و نفرت و اختلاف نیست.

۱. «هیچ کس نمی‌تواند از شرارت خود استفاده کند». (Nemo auditur propriam turpitudinem alligans) برای ملاحظه این قاعده و بررسی جایگاه آن در قواعد

سوءاستفاده»، «اعتماد به رفتارهای سابق»، «منع اضرار»^۱ و «امید به آینده در

حقوقی ر.ک:

(Tourneau, 1970.)

۱. آیات متعددی از قرآن به این اصول اشاره دارند: از این جمله است آیات ۱۹ تا ۲۱ سوره نساء: «زن را تحت فشار قرار ندهید تا قسمتی از آنچه را که به آن‌ها داده‌اید (از مهر) تملک کنید»؛ «اگر تصمیم گرفتید که همسر دیگری، به جای همسر اولی خود انتخاب کنید و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس نگیرید، آیا برای بازپس گرفتن مهر زنان، به تهمت و گناه آشکار متوسل می‌شوید؟ و چگونه آن را پس می‌گیرید؟ در حالی که شما با هم تماس داشته‌اید و آنان از شما پیمان محکمی گرفته‌اند»؛ با دقت در این آیات معلوم می‌شود که الف) زن، به امید و اعتماد به طرف مقابل است که وارد زندگی مشترک شده و بنای زندگی خود را بر آن اساس قرار داده و فرصت‌های بسیاری را فدای آن می‌کند. بنابراین باید اعتماد او را به این صورت پاسخ داد که در منافع زندگی نیز شریک باشد (من له الغنم فعلیه الغم)؛ ب) در مورد احراز بخشش یا ابرای مهر و سایر حقوق مالی زن، باید با احتیاط و دقت عمل کرد و اگر تردید معقولی در میان باشد، آن را غیرمحقق دانست. در آیه ۴ سوره نساء نیز در این خصوص آمده است: «مهر زنان را به عنوان عطیه به آنان بپردازید و اگر آن‌ها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید»؛ ج) در تفسیر قواعد و اسباب سقوط تعهدات مرد و از بین رفتن حقوق مالی زن، باید قواعد عمومی قراردادهای و تعهدات را تا حدی که با طبع روابط زوجین هماهنگ است، اعمال نمود. برای مثال می‌دانیم که هبه در برخی از روابط معمولی، قابل رجوع نیست و هبه‌ی دین، مطلقاً قابلیت رجوع ندارد؛ اما اگر زن مهریه‌ی خود را بذل نمود، نباید تنها در محدوده‌ی ماده‌ی ۸۰۶ قانون مدنی که بیان می‌دارد: «هرگاه داین طلب خود را به مدیون ببخشد حق رجوع ندارد»، به آن نگاه کرد و قید بخشش را از یاد برد. ابرای ذمه یا بذل یا بخشش حقوق مالی از سوی زن، دارای «قیودی» است که با منتفی شدن آن قیود، اصل این عناوین نیز منتفی خواهد بود. شعبه‌ی دهم دادگاه عمومی حقوقی رشت به موجب دادنامه‌ی شماره‌ی ۳۲۲، مورخ ۱۳۸۴/۳/۸ موضوع پرونده‌ی شماره‌ی ۱۰-۸۳-۱۹ در این مورد بیان می‌دارد: «... نظر به این که مهریه حسب قانون مدنی ماهیت خاصی دارد و دین عادی محسوب نمی‌شود تا پس از هبه و بخشش قابل مطالبه به طور کلی نباشد، به همین دلیل مقنن در قانون مدنی رجوع به مهریه در صورت بذل اولیه حتی پس از اجرای صیغه طلاق تا انقضای زمان عده را از سوی زوجه مجاز و قانونی دانسته و این امر از مفهوم و منطوق بند ۳ ماده ۱۱۴۵ قانون مدنی کاملاً مشهود است و به صراحت در دادنامه‌ی شماره‌ی ۷۶۳ مورخ ۱۳ شهریور ۱۳۸۲ که منتهی به صدور گواهی عدم امکان سازش فیما بین طرفین دعوا گردیده، مقید است. از این رو هبه در بذل مهریه مصداق قانونی ندارد و زوجه قبل از طلاق و حتی بعد از آن با سپری شدن زمان عده حق رجوع به مابه‌البذل از بابت مهریه را دارد که خواهان قبل از صدور حکم طلاق طی لایحه‌ی کتبی به شماره‌ی ثبت ۲۳/۲۲۵۰ مورخ ۲۲ تیر ۱۳۸۲ آن را اعلام داشته است. از این رو بنا به مراتب مذکور دادگاه دعوی خواهان را مقرون به صحت و وارد تشخیص می‌دهد...». این رأی در شعبه‌ی سوم دادگاه تجدیدنظر استان گیلان، به موجب دادنامه‌ی شماره‌ی ۱۲۱۲/ح مورخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۱ موضوع پرونده‌ی شماره‌ی ۳/ث ۸۴/۶۳۷، تأیید می‌شود: «... صرف نظر کردن زوجه از بقیه مهر (نصف مهریه) به نرخ روز در مقابل وقوع و اجرای طلاق بوده است. حال که طلاق داده نشده است، این امر ابراء محسوب نمی‌شود و یک هبه‌ی قابل رجوع است (مفاد نظریه شماره ۷/۷۱۶ مورخ ۱۳۸۲/۴/۱ اداره‌ی حقوقی قوه قضاییه مفید افاده به همین معناست) دادنامه‌ی معترض‌عنه در حدی متضمن این معناست

رابطه‌ی حقوقی مستمر^۱ از این موارد است. باید با کمک گرفتن از این قواعد و قرار دادن آن‌ها بر سر قواعد فرعی‌تر، با شخص مضارّ برخورد کرد، حمایت حقوقی را از او برداشت و قواعد دادرسی را به سود طرف دیگر چرخش داد؛ روح حاکم بر روابط همسران و منعطف بودن قواعد حقوقی در این روابط، قابلیت این را دارد که با کسی که درصدد سوءاستفاده است، خواه زن یا مرد، برخورد کرد و از این راه به تعادل در روابط همسران کمک نمود. ممکن است قاعده‌ی حقوقی به سود مستقیم یکی از طرفین نباشد، بلکه فرزندان را در بر گیرد؛ در این موارد نیز باید به تفسیر متعادل اقدام نمود و سوءاستفاده را در مقابل قواعد حقوقی، اسیر نمود. برای نمونه در صورتی که ولی قهری از پرداخت نفقه به فرزند خود امتناع کند، آیا مادر که حضانت او را عهده‌دار است، می‌تواند از جانب طفل اقدامی دعوا کرده و الزام پدر را خواستار شود؟ رویه‌ی قضایی در

که به استناد صدر ماده‌ی ۸۰۳ قانون مدنی واهب می‌تواند با بقای عین موهوبه از هبه رجوع کند. بنابراین، با عنایت به این‌که هبه عقد جایز است، زوجه مستحق دریافت ما بقی مهر به نرخ روز است...» (ج آیه‌ی ۲۳۱ سوره‌ی بقره: «هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن، زنان را نگاه ندارید» (د آیه‌ی ۲۲۹ سوره‌ی بقره: «طلاق (طلاق) که رجوع در آن جایز است) دو مرتبه است (و در هر مرتبه) باید به‌طور شایسته همسر خود را نگه دارد یا با نیکی او را رها سازد» (ه آیه‌ی ۶ سوره‌ی طلاق: «به زنان زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ سازید و مجبور به ترک منزل شوند». مقصود این است که نباید از طریق ندادن نفقه، فراهم نکردن محل سکونت و عدم حسن معاشرت و بدخلقی، زن را اذیت کرد. (راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۱۶۸؛ جرجانی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۳۵۴؛ حلی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۸۱).

۱. ازدواج نهادی مستمر است و بسیاری از اقدامات «فعلی» به امید «آینده» و با اعتماد به همسر، تحقق می‌یابند. این ویژگی در دعاوی همسران بسیار اثرگذار است؛ برای نمونه: الف) معیار و دلایل اثبات متفاوت از دیگر روابط می‌شود؛ ب) اعمال حقوقی مانند هبه یا ابراء حقوق مالی با این قید همراه هستند که در مقابل، وفاداری و صداقت، سرلوحه‌ی همسران باشد و به همین دلیل است که در صورت ابراء مهریه توسط زن، نمی‌توان این سخن را پذیرفت که می‌توان او را طلاق داد و همزمان نصف مهریه را نیز از او اخذ کرد. ج) اگر قرار است که اجرت‌المثل، در روابط طرفین باشد و زن استحقاق دریافت آن را داشته باشد، توجیهی برای این نیست که چنین حقی تنها در فرض درخواست طلاق از سوی مرد، به زن تعلق گیرد. به باور ما تصویب تبصره‌ی الحاقی به ماده‌ی ۳۳۶ قانون مدنی (۱۳۸۵/۱۰/۲۳) که مقرر می‌دارد: «چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده و عرفاً برای آن کار اجرت‌المثل باشد، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید»، حکم تبصره‌ی ۶ ماده واحده قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق که مطالبه‌ی اجرت‌المثل را در صورت درخواست طلاق از سوی زوج و با شرایطی به رسمیت شناخته است، از روابط زوجین کنار گذاشته است.

این موضوع اختلاف نظر دارد. برخی معتقدند که مادر سمتی در دعوا ندارد و در مقابل، برخی، طرح دعوا را قانونی و از لوازم حق حضانت می‌دانند. اگر با دیدی منطقی و همراه با مصالح کودک به این موضوع نگریسته شود، بی‌گمان باید طرح دعوا را پذیرفت؛ زیرا، این موضوع حسبی را هر فردی می‌تواند دنبال نماید و مادر، به دلیل حق حضانت و به عنوان یکی از نزدیک‌ترین افراد به طفل این اولویت را دارد تا از حق طفل دفاع نماید. این موضوعی است که در برخی از آراء نیز انعکاس یافته است.^۱

۱. دادنامه‌ی شماره‌ی ۹۰۰۹۹۷۵۱۱۰۱۰۰۳۲۳، مورخ ۱۳۹۰/۲/۲۶، موضوع پرونده‌ی شماره‌ی ۹۰۰۹۹۸۵۱۱۰۱۰۰۳۲۲، شعبه‌ی اول دادگاه عمومی حقوقی مشهد. «راجع به پیشنهاد شماره مورخ اداره سرپرستی دادرسی عمومی و انقلاب مشهد در خواست خانم سعیده ... برای تعیین و نصب خانم سعیده به عنوان قیم موقت برای اداره امور فرزندان ایشان به نام‌های «آ» و «ب» به این استناد که چون حضانت فرزندان با مادر است و هر دو در حال حجر به سر می‌برند و پدر از پرداخت نفقه‌ی آن‌ها امتناع می‌کند و جهت طرح دعوی، لازم است سمت قانونی مانند ولایت و قیمومت وجود داشته باشد که به دلیل حضور پدر، ولایت منتفی و قیمومت دائمی هم مورد پذیرش نیست؛ زیرا سلب ولایت از پدر نشده است و همچنین با این استناد که شعبه‌ی ۱۶ دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی سمت مادر را در طرح دعوی مطالبه نفقه نپذیرفته است؛ نظر به این که هر چند بر اساس ماده‌ی ۷۳ قانون امور حسبی اگر محجورین دارای اولیای خاص باشند، دادستان و دادگاه حق دخالت در امور آن‌ها را ندارد و در واقع حق دخالت در اختیارات ولی خاص وجود ندارد؛ اما این مقرره‌ی قانونی در پرتو اصول حاکم بر حمایت از کودکان و اطفال تفسیر می‌شود و اطلاق یا عموم آن در هر وضعیتی قابل اعمال نیست و نظر به این که هر کسی حق حضانت فرزند را داشته باشد در اجرای لوازم آن نیز محق می‌باشد و مادر که وظیفه‌ی مراقبت از فرزندان را به عهده دارد، برای اعمال حق آن‌ها در مواردی باید طرح دعوی کند و از جمله‌ی این موارد، خودداری از پرداخت نفقه توسط شخص مکلف می‌باشد و نظر به این که اموری مانند نفقه محجوران از زمره مسائل حسبی است که نه تنها در قانون (ماده‌ی ۹۶ قانون امور حسبی) بلکه در فقه نیز شرایط طرح دعوی یا درخواست آن‌ها تسهیل شده و به نحوی است که حتی به سمت قانونی مانند ولایت یا وصایت نیاز ندارد و به همین جهت گفته شده که در امور حسبی می‌توان دعوی را از سوی کسی که حق تصدی امور مذکور را دارد پذیرفت؛ به این شرط که نتیجه دعوی، به حق تصدی شخص در امور حسبی مرتبط باشد (موسوی بجنوردی، القواعد الفقهیه، جلد ۳، ص ۸۶؛ محمدکاظم یزدی، تکلمه العروه الوثقی، جلد ۲، ص ۳۷) و لازمه‌ی منطقی این سخن آن است که نوعی سمت کلی برای مادر در مورد نفقه فرزند تحت حضانت پیش‌بینی کنیم که هر چند با عناوین معینی مانند قیمومت دائمی سازگار نیست، اما تحت یکی از عناوین مشابه قرار گیرد و نظر به این که وجود اختلاف در مسائل حسبی برخلاف آنچه تصور می‌شود سبب انقلاب دعوی نمی‌شود و همان‌طور که برخی از حقوقدانان گفته‌اند (دکتر جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوقی، جلد اول، ص ۷۴۴ الی ۷۴۹ و جلد سوم، ص ۲۸۶ الی ۲۸۹) صرف اختلاف به معنی خارج شدن موضوع از امر حسبی به امر ترافعی نخواهد شد و مواد ۴۷ و ۹۶ قانون امور حسبی نیز مؤید این معنی است و به طور کلی رویکرد

۴. تحقق برخی جرایم در رابطه‌ی همسران

ارتباط حقوقی همسران در کانون خانواده، به طور معمول، از دید دیگران پوشیده است؛ همین امر بر دشواری بحث اثباتی آن‌ها می‌افزاید؛ ممکن است طرفی که فرصت و قدرت بیشتری داشته باشد، از این امکان طبیعی سوءاستفاده نموده و مرتکب جرایمی مانند ایراد صدمات بدنی شود؛ در این موارد توسل به قسامه حداقل برای ثبوت دیه‌ی مقرر، امری ضروری است. معیار متفاوت اثبات در حقوق مدنی و کیفری، در بحث جرایم ارتكابی علیه همسران نیز دیده می‌شود. ممکن است مجازات‌هایی مانند قصاص یا حبس را نتوان در برخی از دعاوی مورد حکم قرار داد، اما این امر مانع از جنبه‌های دیگر دعاوی جزایی نخواهد شد. برای مثال، در مورد یک بار اقرار

فقهی مربوط به امور حسبی بر این است که انجام آن امری به مصلحت باشد و صرف‌نظر از داشتن یا نداشتن طرف دعوی، اجرا و اعمال گردد و نظر به این که بر اساس ماده ۱۹ قانون اجازه الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون حقوق کودک (۱۳۷۲) کشورهای طرف کنوانسیون باید همه اقدامات از جمله اقدامات قانونی را جهت حمایت از کودک به عمل آورند و تفسیر منطقی مقررات به سود محجوران یکی از این موارد است و نظر به این که به عقیده‌ی دادگاه، از میان عناوین معین مربوط به نمایندگان قضایی یعنی امین و قیم موقت و قیم اتفاقی و مانند آن، نزدیک‌ترین عنوان برای تطبیق با پیشنهاد اداره‌ی سرپرستی محجوران و درخواست متقاضی، قیم اتفاقی است به نحوی که بتواند در محدوده‌ی «حق - تکلیف» خود (حضانت) تمام امور را انجام دهد و از جمله ملاک ماده ۷۲ قانون آئین دادرسی کیفری (دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری) نیز مؤید این امر می‌باشد و سرتاسر قانون مربوط به کنوانسیون حقوق کودک نیز از عنوان کلی «قیم‌های قانونی» یاد می‌کند و به عقیده‌ی دادگاه، تطبیق این عنوان (legal guardian) با عناوین مصرح در قانون (دیگر قوانین) بسته به مورد و با توجه به طبع وظایف و نوع اقدامات می‌باشد و قیم موقت یا امین بر خلاف قیم اتفاقی، به مواردی منصرف است که این سمت‌ها، مستلزم دخالت در جمیع امور محجور باشند، در حالی که صفت اتفاقی بودن نشان می‌دهد این سمت، ویژه مورد یا حالات خاص است و مانع از دخالت سایر اولیاء در موارد قانونی نیست و در این پرونده نیز که برای لوازم حق حضانت پیشنهاد تعیین نماینده قضایی شده است، قیم اتفاقی می‌تواند مناسب‌ترین نهاد حقوقی باشد و نظر به این که هر چند اداره‌ی سرپرستی با عنوان قیم موقت درخواست تعیین نماینده را دارد، اما به جهت اختیار دادگاه در توصیف درخواست این اداره (مبانی فقهی آئین دادرسی مدنی و تأثیر آن در رویه‌ی قضایی، جلد اول ص ۸۰ الی ۱۲۸ که دلایل چنین توصیفی به تفصیل مذکور است)، دادگاه بدون ضرورت اعاده‌ی پرونده، درخواست مذکور را به صورت قدر جامع سمت قیمومت موقت و اتفاقی قابل توصیف به قیمومت اتفاقی می‌داند؛ لذا با اجازه حاصل از مبانی مذکور و مقررات قانونی و با اخذ ملاک از ماده‌ی ۱۲۲۲ قانون مدنی، حکم به نصب خانم را به عنوان قیم اتفاقی جهت اعمال حق حضانت خود در تمام اموری که با این حق مرتبط هستند صادر و اعلام می‌دارد. تصمیم دادگاه قطعی است.»

شخص به ارتکاب زنا، به رغم تصریح به فقدان اثبات رکن جزایی (حد)، راجع به اثبات جنبه‌ی مدنی آن و ترتب مسؤولیت پرداخت ارش البکاره یا مهرالمثل میان فقها اختلاف نظر است. برخی پس از ثابت دانستن اصل زنا، حکم به تحقق ارش یا مهرالمثل می‌نمایند و گروهی دیگر این دو بخش را تفکیک نموده و عدم اثبات حد (مجازات) را مانع از اثبات خسارت (ارش یا مهرالمثل) نمی‌دانند. گروه اول به وحدت اثبات، معتقد هستند و گروه دوم به تعدد و تمایز اثبات در حقوق مدنی و کیفری. به نظر می‌رسد حق با گروه اخیر است. (برای آگاهی بیشتر ر.ک: معاونت آموزش قوه قضاییه، ج ۲، صص ۶۰-۵۳)

یکی دیگر از مواردی که تفسیر منطقی و متعادلی از روابط همسران را می‌طلبد، جرم ترک انفاق است؛ مشهور است که برای نفقه گذشته نمی‌توان شکایت جزایی مطرح نمود؛ اما این گمان را باید در محدوده‌ی خود قرار داد تا موجب سوءاستفاده نشود. به رغم اجماع دکترین و رویه‌ی قضایی بر این مسأله، علت آن به درستی تحریر نشده است و آن چه از ظاهر ماده‌ی ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی در توجیه این رویکرد استفاده می‌شود، کافی نیست؛ زیرا، نه تنها متن این ماده دلالت صریح یا ضمنی بر جرم نبودن این وضعیت ندارد، بلکه اطلاق آن می‌تواند راه‌حل مخالف را القا کند.

به نظر می‌رسد تمایز میان مفهوم «دین» یا تعهد پرداخت دین (مسؤولیت) از یک سو و مفهوم «نفقه»، از سوی دیگر، تعیین‌کننده‌ی علت اصلی جرم ندانستن عدم پرداخت نفقه‌ی گذشته است. این تمایز افزون بر توجیه منطقی راهکار مورد نظر، آثار مفید دیگری نیز دارد؛ حقوق کیفری در مقام تضمین «حق دینی» زوجه نیست و هدف دیگری ندارد که متفاوت از رابطه‌ی مدنی است. حفظ کیان خانواده و جلوگیری از ایجاد شقاق میان همسران از اهداف برتر حقوق کیفری است؛ هرگز از چنین هدفی، نمی‌توان به عنوان ضمانت اجرای دین یا حق مالی دیگر استفاده کرد. استمرار زندگی خانوادگی و به ویژه حفظ اعتماد زوجه به داشتن وضعیت مناسب و از دست رفتن بسیاری فرصت‌های مفید، در اثر ازدواج و حفظ ارزش‌های مهم زن، اقتضاء دارد به حمایت کیفری از عدم تأمین نفقه پرداخته شود؛ اما هر اقدام یا

تضمین اضافه بر این امر، خروج از اهداف مذکور است؛ امری که حقوق کیفری به دنبال آن نیست. با تحقق نکاح به عنوان سبب اصلی نفقه و تحقق تمکین به عنوان شرط (در مرحله ی ثبوت) و عدم تحقق نشوز، به عنوان مانع آن (در مرحله ی اثبات)، حقی دینی برای زن به وجود می آید. زندگی به حالت عادی استمرار دارد و گاه زن از دارایی خود مصرف می کند یا متعرض حداقل نفقه ی خود نشده و از شوون خود پایین تر عمل می کند، اما تا هنگامی که این حالت وجود دارد و تسالم میان زوجین برقرار است، مجال حقوق کیفری نبوده و تنها بر اساس قواعد مدنی است که می توان حق مالی نفقه یا دین را مطالبه کرد، اما هنگامی که سوءاستفاده شوهر، لغزش عمدی از اصل اعتماد و به سخره گرفتن وضعیت زن مطرح شود، «حق دینی»، خود را با مفهوم «نفقه ی کیفری» نشان می دهد و عدم پرداخت آن جرم خواهد بود. چنان چه در این حالت زن از طرح شکایت کیفری چشم پوشی کرده و ارزش انسانی خود را با تلاش مضاعف، حفظ نموده و آن را در راهروهای عدالت خانه مخدوش نکند، آیا حق مالی وی که به نفقه ی کیفری تبدیل شده است، از بین می رود؟ پاسخ منفی است؛ اما این عنوان تا هنگامی است که زندگی خانوادگی به ساحل آرامش دوباره بازنگردد و کدورت ها کنار نرود؛ زیرا، با تحقق تسالم دوباره و پذیرش استمرار زندگی، با تمسک به نفقه ی گذشته، هیچ محملی برای بر هم زدن وضعیت آرام زندگی نمی باشد. آن چه از نپرداختن نفقه ی گذشته و جرم نبودن آن گفته می شود، به این معنی است که یا از ابتدا حق مالی و دین بوده یا حق مالی بوده و تبدیل به نفقه ی کیفری شده و بار دیگر وصف حق مالی صرف را باز یافته است. اما اگر به دلیل نپرداختن نفقه و ضرورت دخالت حقوق کیفری، تعقیب جزایی شروع یا در آستانه ی شروع شدن باشد و مستنکف، برای پرهیز از تعقیب، اقدام به پرداخت نفقه ی جاری کند، نمی توان به بهانه ی تعلق نفقه به گذشته، عمل را فاقد وصف مجرمانه دانست؛ زیرا، نفقه ی کیفری وضعیت دین مدنی صرف را مجدداً باز یافت نموده و هنوز در قلمرو حقوق کیفری است.^۱ تمایز مفهوم

۱. قرار مجرمیت شماره ی ۴۵-۸۸۲، مورخ ۱۳۸۶/۱۰/۲۰، موضوع پرونده ی شماره ی ۷۸۲/۸۶ شعبه ی ششم دادرسی دادرسی عمومی و انقلاب مشهد، نمونه ای از این تحلیل است: «... نظر به اینکه پس از طرح شکایت کیفری، ادعای پرداخت نفقه آینده از سوی متهم، قابل پذیرش نیست و مسؤولیت کیفری او را در جهت عمل مجرمانه سابق مرتفع نمی کند و برخلاف آنچه

نقسه‌ی کیفری و دین یا تعهد مالی افزون بر این اثر، در موارد دیگری مانند انتقال حق نفقه از اقارب به شوهر نیز مؤثر است؛ ضمن آن که، مبنای تعیین صلاحیت متفاوت در حقوق مدنی و کیفری و دعاوی وابسته به آن‌ها می‌شود. (ر.ک: خدابخشی، ۱۳۸۴، صص ۱۸۰-۱۷۷)

۵. صلاحیت مراجع قضایی در رسیدگی به دعاوی همسران

مطابق اصل، مراجع قضایی محل وقوع جرم، صلاحیت رسیدگی به عمل مجرمانه را دارند؛ بنابراین برای رسیدگی باید مشخص شود که جرم در چه مکانی تحقق یافته است؛ تعیین این مکان در بسیاری از جرایم، چندان دشوار نیست. با این حال، در برخی موارد تعیین محل ارتکاب جرم و دادگاه صالح، آسان نیست؛ جرایم مرکب که عنصر مادی جرم از اجزاء مختلف تشکیل شده است، مانند جرم کلاهبرداری، جرایمی که ماهیت استمراری دارند، مانند جرم ترک انفاق، جرایمی که به حسب عناصر مادی آن‌ها، در مکان‌های مختلف منتشر می‌شوند و آثار خود را نشان می‌دهند، مانند جرایم نشر اکاذیب و توهین از طریق تلفن و جرایمی که تعیین شروع اقدامات مجرمانه دارای ابهام است، مانند جرم خیانت در امانت، از این قسم است. پرسشی که در همه‌ی جرایم و به ویژه در این موارد مطرح می‌شود، این است که آیا برای تعیین محل وقوع جرم معیاری وجود دارد؟ این معیار چیست؟ آیا جرم تنها در یک مکان واقع می‌شود یا می‌توان گفت که جرم واحد، در زمان واحد می‌تواند در دو یا چند

اظهار می‌شود که نفقه گذشته قابلیت شکایت کیفری ندارد؛ در حالی که پس از تحقق جرم، متهم برای فرار از مجازات و بسته شدن فرایند تعقیب، چنین ادعایی داشته باشد، منصرف از قاعده‌ی مربوط به جرم نبودن ترک نفقه‌ی سابق می‌باشد و نظر به اینکه ماهیت نفقه در حالتی که صرفاً مربوط به گذشته است و زندگی مسیر طبیعی و تسالم خود را طی می‌کند، در واقع تبدیل به «دین» صرف و تعهد مدنی می‌گردد و بدین جهت، ضمانت اجرای کیفری همراه نخواهد داشت، ولی تا زمانی که تسالم و همراهی مشترک بر فضای خانواده مستقر نشده باشد، تمام نفقه‌های گذشته و مربوط به زمان شکایت تا زمان حضور متهم و ادعای پرداخت نفقه در آینده، هنوز به تعهد مدنی صرف یا «دین» خالص تبدیل نشده و عنوان و ماهیت «نفقه» به معنی حقوق کیفری را دارا می‌باشند و بنابراین اظهار متهم مبنی بر پرداخت نفقه در آینده برای فرار از مسؤلیت کیفری و بسته شدن فرایند تعقیب و نوعی سوءاستفاده از حق محسوب می‌شود و قابل ترتیب اثر نیست، لذا ... به استناد ماده‌ی ۶۴۱ قانون مجازات اسلامی قرار مجرمیت متهم را صادر و اعلام می‌دارد...».

محل واقع گردد؟ در این صورت آیا می‌توان در جرایمی مانند توهین، تهدید و مزاحمت از طریق تلفن چنین گفت که مراجع قضایی، در هر یک از مکان‌های تماس تلفنی (مکان مرتکب) و شنیدن (مکان شاکی) صلاحیت رسیدگی به جرم را دارند؟

تشخیص دادگاه صالح در هر یک از مصادیق فوق، موضوعی است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است؛ همچنین به رغم آن‌که، در عمل، بسیاری از دادگاه‌ها و دادسراها با صدور قرار عدم صلاحیت، علت صدور چنین قراری را وقوع جرم در مکانی دیگر می‌دانند، معیار روشنی برای تصمیم‌های خود مطرح ننموده‌اند. این موضوع در فرض تحقق جرایمی چون ترک انفاق، توهین و یا مزاحمت‌های تلفنی میان زوجین که دارای محل زندگی متفاوت می‌باشند، به معضلی اساسی به ویژه برای زنان بدل شده است؛ چرا که در بسیاری موارد، شکایات آن‌ها با صدور قرار عدم صلاحیت مواجه شده و به ناچار باید برای پیگیری دعوی خود به حوزه قضایی دیگری مراجعه نمایند، این امر زمینه‌ی بروز مشکلات دیگری را فراهم می‌آورد. به نظر می‌رسد در این موارد می‌توان براساس منطق حاکم بر قواعد حقوقی، به گونه‌ای مقررات را تفسیر نمود که در عین احترام به قاعده‌ی حقوقی، از دشواری‌های مذکور نیز اجتناب شود.

می‌دانیم که در نظام علی و معلولی واقعی این امر ممکن نیست که یک موجود، همزمان در دو مکان باشد. (طوسی، ۱۴۱۷، ص ۷۵۹) برخی در خصوص امور اعتباری نیز این‌گونه نظر داده‌اند. برای مثال، در مورد تضامن و ایراد به ایجاد دو تعهد برای یک دین، معتقدند که دو ذمه نمی‌توانند همزمان حاوی یک دین باشند (نائینی، ج ۲، صص ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۹۶؛ مروج جزائری، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۵۷۰)؛ در حالی که برخی دیگر، تصور همزمانی در دو مکان را ممکن و درست می‌دانند. (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶، ج ۱۳، ص ۲۷۳). همچنین در خصوص علل شرعی معتقدند که این علل، واقعی نیستند بلکه معرفات می‌باشند^۱ (جبعی عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، صص ۲۸۷-۲۸۶؛ نراقی،

۱. در مقابل برخی فقها بر این اعتقادند که: «الجواب بأنّ العلل الشرعیة معرفات لا أنّها علل حقیقیة فیه أنّها بعد الجعل كالعلل العقلیة». (یزدی، ج ۲، ص ۴۷)؛ هم‌چنین در رد این قاعده بیان می‌دارند: «دعوی: أنّ العلل الشرعیة معرفات و یجوز اجتماع معرفات کثیره بالنسبه

۱۴۱۵، ج ۱۹، ص ۱۹۶؛ عاملی کرکی، پیشین، ص ۸۸؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۵۵۳). هرچند برای تعیین موضوعات حقوقی مانند محل وقوع جرم، اصولاً نمی‌توان قواعد عقلی و واقعی را کنار نهاد، اما می‌توان با احراز انتساب عرفی به دو یا چند معیار یا علت، بدون آن که سبب بی‌نظمی در نظام حقوقی شود، از صلاحیت دو محل دفاع نمود. تعیین صلاحیت براساس محل وقوع جرم، سبب رسیدگی مراجع مربوط می‌شود، اما اگر رابطه‌ی جرم یا ارکان آن با چند مرجع بسیار نزدیک باشد، به گونه‌ای که بتوان انتساب محل جرم به تمام این مراجع را تصور و تصدیق نمود، می‌توان از صلاحیت آن‌ها نیز دفاع کرد؛ این امر موجبات بی‌نظمی را نیز فراهم نمی‌آورد؛ زیرا، هر یک از این مراجع بر اساس شکایت زیان‌دیده رسیدگی می‌کنند و از این نظر نیز آثار مفیدی دارد. در عین حال، در هر مورد که در انتساب محل وقوع جرم به بیش از یک مرجع تردید شود، باید مرجعی را که «سبب» جرم در آن محل تحقق یافته است، صالح دانست.

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان در جرایمی مانند مزاحمت، توهین، تهدید از طریق وسایلی مانند تلفن و جرایمی دیگر از این قبیل، چنین گفت که هر یک از مراجع مربوط به محل تماس تلفنی و محل شنیدن، صلاحیت رسیدگی دارند و اگر یکی از آن‌ها شروع به رسیدگی نمود، صلاحیت تعیین می‌یابد. این رویکرد می‌تواند نقش مهمی در کمک به زیان‌دیده در رجوع به دادگاه محل و پرهیز از دشواری حضور در محل تماس تلفنی که ممکن است فاصله‌ی بسیار داشته باشد، ایفاء کند. ضمن آن که، رسیدگی مراجع قانونی را

إلی شیء واحد (مردود): أولاً: بآنه لا فرق بین العلل الشرعیه و غیرها فتکون حقیقه تاره و معرفه آخری. و ثانیاً: علی فرض الصحه فکل عله معرفه لشیء خاص و وجهه مخصوصه لا تکون تلک الجهه فی معرفیه العله الأخری فراجع ما ذکرناه فی الأصول». همان، ص ۳۷۲؛ «از نظر فلسفه حقوق، اصل و قاعده نخستین این است که نظام امور عینی و واقعی، در امور اعتباری و حقوقی نیز حاکم است... در مباحث حقوقی... مفاهیم فلسفی عینی نظیر علت و معلول و سبب و مسبب و شرط و مشروط و اصول حاکم بر جهان طبیعت مانند لزوم تقدم علت بر معلول و سبب بر مسبب و شرط بر مشروط و امثال آن، برای استنباط و تعیین وضعیت‌های حقوقی مورد استفاده قرار می‌گیرد». (شهیدی، ۱۳۷۹، ص ۵۳). نظیر چنین رویکردی را می‌توان در مباحث حقوقی بسیاری مشاهده کرد. برای ملاحظه بحث معامله‌ی فضولی و اثر تنفیذ (کشف یا نقل) ر.ک: (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۲۴).

نیز تسهیل می‌کند؛ زیرا، با نزدیک بودن به محل تماس تلفنی یا شنیدن آن، به کشف سریع‌تر دلیل اقدام می‌کنند. از نظر عرفی انتساب محل تحقق جرم به هر یک از این مکان‌ها، دور از ذهن نیست و انتسابی حقیقی به نظر می‌رسد؛ به جهت اعتباری بودن آن، ایراد عقلی در مورد ناممکن بودن تحقق یک ماهیت در دو مکان مطرح نخواهد شد.^۱

با این وجود باید توجه داشت که رویه‌ی قضایی از این رویکرد حمایت نمی‌کند؛ نگاهی به برخی تصمیم‌های اتخاذ شده بیانگر آن است که محاکم در چنین فروضی براساس محل جرم واحد عمل می‌کنند؛ اما به باور ما در همین موارد نیز می‌توان جانب انصاف را رعایت نمود و بدون اینکه در اصل حق اثرگذار باشد همت گمارد.^۲

۶. منع سوءاستفاده

یکی از اولویت‌های رویکرد تفسیری دادرسی این است که با سوءاستفاده از حق برخورد حقوقی نماید؛ یعنی آثار مورد خواست شخص را نپذیرفته و او را در اقدام خود ناامید سازد. طرح اختلاف همسران در محاکم می‌تواند یکی از زمینه‌های اصلی سوءاستفاده باشد. در این وضعیت، دعاوی از پی دعاوی

۱. برای ملاحظه‌ی تفاوت امر واقعی و اعتباری که سبب احکام متفاوتی بین آن می‌شود ر.ک: (خوینی، ج ۴، پیشین، ص ۳۱۱؛ همو، ج ۷، ص ۳۳۰؛ کوهکمری، ۱۴۰۹، ص ۱۹)؛ با این وجود، البته تمسک به امور اعتباری نباید به تضاد و تناقض منتهی شود. (مروج جزائری، ج ۵، ص ۲۷۰).

۲. در همین خصوص می‌توان به قرار عدم صلاحیت شماره‌ی ۷۵۹ مورخ ۱۳۸۷/۸/۱۴، صادره از شعبه‌ی نهم دادیاری دادرسی عمومی و انقلاب زاهدان اشاره نمود که در خصوص شکایت شاکی دایر بر ترک انفاق به این دلیل که محل زندگی مشترک زوجین پیش از بزه مذکور خارج از آن حوزه‌ی قضایی بوده، قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادرسی عمومی و انقلاب مشهد صادر نموده است. شعبه‌ی ۲۲۶ دادیاری دادرسی شهرستان مشهد نیز با این استدلال که جرم ترک انفاق دارای ماهیت مستمر است و هر بخش از اجزای مادی آن که شامل امتناع از دادن مخارج متعارف است، در لحظه لحظه‌ی زمان تحقق می‌یابد و برای تحقق آن، آخرین محلی که قبل از ترک انفاق، برای زندگی طرفین وجود داشته هرگز تأثیری در تحقق جرم ندارد و بدین دلیل که در حال حاضر شاکی در زاهدان حضور دارد، با صدور قرار عدم صلاحیت شماره‌ی ۸۴۶/۸۷ مورخ ۱۳۸۷/۱۰/۳ در پرونده‌ی ۱۳۸۷/۹/۴ پرونده‌ی ۱۲۹۶/۱۱/۱۸ موجب دادنامه‌ی شماره‌ی ۸۴۶/۸۷ مورخ ۱۳۸۷/۱۰/۳ در پرونده‌ی کلاسه‌ی ۱۲۹۶/۱۱/۱۸ نظر شعبه‌ی دادیاری مشهد را تأیید نموده است.

است که مطرح می‌شود و روان و جان همسران را تهدید می‌کند. برخی از این دعاوی، نوعی دفاع مشروع است و مقبول؛ اما برخی نیز تنها برای مقابله به مثل نامشروع و به دور از هدفی اقامه می‌شوند که قانون برای افراد در رجوع به عدلیه مقرر نموده است؛ دادرسی باید مراقب باشد که در دام این دعاوی قرار نگیرد. در همین راستا برخی آراء صادره از مراجع قضایی مبین توجه دادرسی به این امر و تلاش در جهت جلوگیری از سوءاستفاده‌ی برخی اصحاب دعوا است. نمونه‌ای از سوءاستفاده‌ی یکی از همسران را می‌توان در برخی آراء صادره مشاهده نمود.^۱

۷. دلیل اثبات در روابط زوجین

اثبات دعاوی در روابط همسران دارای خصوصیتی است که آن را از سایر امور متمایز می‌کند. در عمل، رویه‌ی قضایی در روابط زوجین با دعاوی گوناگونی مواجه می‌شود؛ از این جمله است مواردی که یکی از طرفین (معمولاً شوهر) دارای اسناد تعهدآوری مانند سفته یا چک از طرف دیگر است و به ویژه به هنگام بروز اختلاف، از این اسناد استفاده می‌کند؛ هرگاه در چنین وضعیتی با اختلاف مطروحه، رفتاری به مانند سایر دعاوی شود، نتیجه‌ای جز بی‌عدالتی آشکار به دنبال نخواهد داشت. به طور معمول مراجع قضایی در برخورد با این دعاوی، تلاش می‌کنند که تا حد امکان با بی‌عدالتی مقابله نمایند؛ به نحوی که، از این اسناد که براساس اعتماد در روابط مالی اخذ شده است، برای تضییع حقوق زن استفاده نشود؛ مانند آن که با قرار دادن مبالغی در اسناد مذکور،

۱. از این جمله است قرار منع تعقیب شماره‌ی ۹۶۱/۶۱ مورخ ۱۳۸۶/۱۱/۳۰، موضوع پرونده‌ی شماره‌ی ۹۱۶/۸۶ شعبه‌ی ششم دادپاری دادرسی عمومی و انقلاب مشهد «... سابقاً شکایتی دایر بر خیانت در امانت مطرح شد، شاکی هیچ سخنی از مموری یا حافظه تلفن همراه نداشته و پس از گذشت مدت زمان طولانی و شکست در ادعای سابق خیانت در امانت، به یاد آورده که می‌تواند کالای جزئی دیگری را نیز مورد ادعای جدید قرار دهد ... در وضعیت فعلی دادگستری که شکایات واهی و غرض‌ورزی متداول شده است، حضور مردم در این مرجع، ممکن است منافعی با حیثیت اجتماعی آن‌ها باشد و هنگام تعیین قلمرو حقوق کیفری، باید به نحوی عمل کرد که کمترین گستردگی و الزام و اجبار اشخاص را در تحمل آثار ناخواسته‌ای مانند لزوم پاسخ‌گویی و مسؤول بودن در مقابل طرح شکایات دیگران، به وجود آورد ... لذا ... قرار منع تعقیب صادر و اعلام می‌دارد ...».

مهریه یا سایر حقوق مالی زن، پایمال شده و یا از سفته‌ای با مبلغ گزاف، برای سلب دیگر حقوق زن مانند حضانت فرزند استفاده شود. در این میان برخی محاکم بدون توجه به این امر و با توسل به قواعد مرسوم قادر به مبارزه با ظلم پنهان نمی‌باشند.

در چنین مواردی مسأله این است که آیا وجود اسناد مالی در تصرف یکی از همسران، همانند سایر موارد، دلیل بدهی صادرکننده‌ی سند یا اقرارکننده‌ی به آن است و همان‌گونه که معروف است که داشتن چک، ظهور در اشتغال ذمه‌ی صادرکننده دارد، در این روابط نیز ظهور در اشتغال ذمه‌ی زن دارد؟ بسیار دیده شده است که یکی از همسران، در زمان زندگی مسالمت‌آمیز، سندی را برای امور مختلف مانند ضمانت، خرید کالایی مشترک و برداشت وجهی ناچیز از حساب بانکی صادر نموده و به همسر خود داده، اما به هر دلیل از آن استفاده نشده است؛ با حدوث اختلاف بین آن‌ها، دارنده‌ی سند با درج مبلغی کلان یا از طرق دیگر، از آن سوءاستفاده نموده است؛ در مواردی مبلغ سند از مهریه‌ی زن نیز فراتر رفته و موجبات تضییع حقوق او را فراهم می‌آورد. زن دلیلی برای اثبات سوءاستفاده ندارد و نمی‌تواند دعوای جزایی مطرح کند، دارنده‌ی سند نیز به اصل صدور سند اشاره دارد. در این موارد حق با چه کسی است؟ دارنده‌ی سند به اعتبار تصرف و صدور سند از ناحیه‌ی زن یا صادرکننده‌ی به اعتباری که ما درصدد بیان آن هستیم؟

ارتباط حقوقی اشخاص همیشه در حالت تعادل قرار ندارد؛ علل و انگیزه‌های بسیار، سبب تفاوت جایگاه و وضع یکی از طرفین می‌شود؛ گاهی یک طرف، به عملکرد، تعهدات، وعده‌ها و رفتار اجتماعی و فردی طرف دیگر اعتماد و بر اساس آن، اقدام می‌کند.^۱ ممکن است این ارتباط، آزادانه به وجود آمده باشد؛ به طور معمول ازدواج دو شخص این‌گونه است. هم‌چنین این ارتباط می‌تواند ناشی از اضطرار اولیه باشد، مانند کارگری که برای امرار معاش ناگزیر به پذیرش کار است، اما، در هر حال، آنچه مهم است، وضعیت این

۱. برای ملاحظه‌ی آثار ویژه‌ی روابط مبتنی بر صداقت و اعتماد ر.ک: (Glusman, Daniel , Ciociola, 2006, pp. 4-15; Mueller, Kirkpatrick, 1995, pp. 438, 487)

اشخاص پس از تحقق ارتباط مذکور است. در این وضع، طرف ضعیف و تحت سلطه و یا شخصی که از نظر عرف، اخلاق و حسن نیت، در معرض پذیرش اقدامات طرف دیگر است، به این شخص اعتماد کرده و صادقانه، آنچه را مقرر می‌دارند، انجام می‌دهد. برای مثال، در رابطه‌ی همسران، به طور معمول، زن در چنین وضعی قرار دارد، اقدام‌هایی مانند امضاء کردن اسناد تعهدآور، ضمانت وام، تهیه‌ی منزل به نام شوهر از محل اموال شخصی از این قسم است. در تمام این موارد، ویژگی دیگری نیز وجود دارد که معیار اثبات را متفاوت می‌کند؛ معمولاً طرف ضعیف، زبردست، تحت سلطه و پذیرای دستورات، در اقداماتی که انجام می‌دهد، به دنبال دلیل اثبات نیست و اگر هم بخواهد چنین کند، به دلایل مختلف مانند ترس، تهدید به اخراج، شرم و حیا، عرف عام و جلوگیری از اختلاف، قادر به تهیه‌ی دلایل و فراهم آوردن زمینه‌ی اثبات معقول و متعارف نخواهد بود. مانند آنکه زوجه به درخواست شوهر، چک یا سفته امضاء می‌کند تا لوازم منزل را تهیه کنند و پس از مدتی، با تصرف شخص دیگری بر چک و سفته مواجه می‌شود یا در هنگام اختلاف با شوهر و مطالبه‌ی مهریه، با دفاع تهاوتر و بدهی آن اسناد روبه‌رو می‌شود. مطابق اصل، تصرف دارنده، دلیل است مگر خلاف آن ثابت شود و برای زن در این مثال‌ها امکان اثبات خلاف وجود ندارد.

هرگاه قرار باشد این روابط با همان قواعدی که در حالت متعارف اشخاص وجود دارد، بررسی شود، احقاق حق صورت نمی‌گیرد و بی‌عدالتی آن آشکار است؛ زیرا، طرف ضعیف قادر به اثبات خلاف آنچه در گذشته واقع شده، نیست و دعوا به زبان او خاتمه می‌یابد. به این جهت، در برخی از نظام‌های حقوقی، قواعدی برای تبدیل بار اثبات دعوا یا دشوار کردن اثبات از جانب شخص و تسهیل اثبات در طرف مقابل پیش‌بینی شده است.^۱ با اندکی تأمل می‌توان گفت در چنین مواردی که بحث اعتماد و صداقت وجود دارد، باید به حمایت از طرف ضعیف و اعتمادکننده همت گماشت و قواعد حقوقی را با

۱. در برخی نظام‌های حقوقی، قواعد اثبات بین زن و شوهر تفاوت‌هایی دارد. برای مثال چنانچه از پیش از ازدواج، قراردادی بین آن‌ها منعقد شده باشد، پس از ازدواج نمی‌توان با ادعای نقض قرارداد، طرح دعوا کرد:

See: (Sanders, 2009, P. 571).

رویکرد حمایتی و با نگاهی که مقتضیات جدید را برآورده نماید، تفسیر نمود. این مسأله به بحث اثبات در روابط زوجین و تشخیص مدعی و مدعی‌علیه مربوط می‌شود و اگر با معیار عرفی به آن نگریسته شود، می‌توان گفت که عرف در وضعیت‌های مختلف، نگرشی متفاوت نسبت به دعاوی مختلف دارد. برای مثال، در مورد ادعای پرداخت مهریه‌ی زن، روایاتی وجود دارد که قول مرد را پذیرفته‌اند،^۱ حال آنکه بدون تردید، اصل بر عدم پرداخت آن است. در این مورد گفته شده است که در سابق عرف و عادت بر این بود که تا مهریه‌ی زن پرداخت نمی‌شد، به خانه‌ی شوهر نمی‌رفت و به این جهت، پس از شروع زندگی مشترک، زن، مدعی محسوب می‌شد (مکی عاملی، ۱۴۰۰، ج ۱، صص ۱۵۲-۱۵۱؛ طوسی، ج ۳، ص ۱۱۶؛ مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۲۸۴؛ شوشتری، ۱۴۰۶، ج ۹، ص ۱۹۰). در این خصوص تفاوتی ندارد که اختلاف بین زن و شوهر یا بین وراث مرد و زن باشد؛ زیرا، وراث، قائم‌مقام تلقی می‌شوند (طرابلسی، ۱۴۱۱، ص ۱۹۳). بنابراین، مهم آن است که عرف به اظهارات یکی از زوجین توجه کند یا به طور کلی، لازم بداند سخن و ادعایی، در برابر دیگری پذیرفته شود؛ اگر طرفین ادعا در وضعیتی باشند که ظاهر عرفی قوی وجود داشته باشد مبنی بر این که یک طرف، به دیگری اعتماد دارد و اسناد مالی را نه به جهت معامله، بلکه به جهات دیگری که دلالت بر بدهی ندارد، تحویل دیگری می‌دهد، عرف، به اظهارات صادرکننده‌ی سند توجه می‌کند و صرف تصرف دارنده‌ی سند را در این وضعیت، دلیل بدهی تلقی نمی‌کند. هرگاه به این موضوع توجه داشته باشیم که اصولاً میان زوجین، معاوضات مالی، کمتر مطرح می‌شود؛ به‌نحوی که، موارد قرارداد خرید و فروش و یا هر معامله‌ی دیگر میان زوجین، بسیار اندک است، بهتر می‌توان به لزوم توجه به اظهارات صادرکننده‌ی سند و عدم وجود تعهد، پی برد. این مسأله در رویه‌ی قضایی

۱. «إذا دخل الرجل بامرأته ثم ادعت المهر و قال قد أعطيتك فعليها البينه و عليه اليمين». (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷، ص ۳۶۰؛ کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۸۶).
 ۲. هرگاه مرد مالی را به زن بدهد و پس از بروز اختلاف، مرد، مدعی پرداخت به عنوان مهریه و زن، مدعی دریافت به عنوان هدیه باشد، در پذیرش قول هر یک از ایشان، اختلاف است. مشهور فقها با این استدلال که مرد به نیت خود آگاه‌تر است، قول او را می‌پذیرند و زن را مدعی می‌دانند. (مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۳۵۴؛ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۳۰۲)؛ عده‌ای از

نیز انعکاس یافته است.^۱

ایشان ضمن نقد استدلال مشهور، به تداعی معتقدند (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱، ص ۴۵۳) یا از لزوم تأمل بسیار در این خصوص یاد نموده‌اند (موسوی خمینی، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۱)؛ به نظر می‌رسد با توجه به این که در روابط زوجین اصل بر اعتماد و دوستی و ابراز محبت است، باید قول زن را پذیرفت و آن را هبه و هدیه تلقی کرد، به ویژه، با توجه به عرف جامعه که اگر قرار باشد مهریه داده شود، به هر نحو ممکن آن را ابراز می‌کنند و اساساً از آن جا که پرداخت مهریه، پرداخت بدهی است، متضمن نوعی معامله‌ی مالی و خلاف محبت آن‌ها تلقی می‌شود و در بیشتر خانواده‌های امروزی، مرسوم نیست و همین امر، عرف را به سمت توجه به اظهارات زن سوق می‌دهد. از دیگر مؤیدات این بحث، نفوذ یا عدم نفوذ اقرار شخصی است که در حالت مرض منتهی به موت قرار دارد؛ برخی معتقدند اگر شخص مریض «مأمونا غیرمتمهم» باشد، اقرارش نافذ است، حتی بیش از ثلث ترکه، اما، اگر متمهم به این باشد که اقرار او بی جهت است، ورثه باید اجازه دهند. یکی از اماراتی که نشان می‌دهد هدف مقرر، بدهی واقعی نیست، علاقه‌ی مقرر نسبت به مقرله است (موسوی خمینی، پیشین، ص ۲۳؛ موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۹۸؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۱، ص ۱۸۸؛ سیستانی، ۱۴۲۲، ص ۵۰۶).

۱. قرار مجرمیت شماره‌ی ۸۸۰۹۹۷۵۱۲۱۲۰۰۶۶۷ مورخ ۱۳۸۸/۹/۲۹، در پرونده‌ی شماره‌ی ۸۸۰/۶۰۹، شعبه‌ی ۲۲۶ دادیاری دادسرای عمومی و انقلاب مشهد: «راجع به شکایت خانم ... با وکالت ... علیه ... دایر بر جعل و استفاده از سند معجول موضوع ساختن هشت فقره سفته ... دادیاری ... جهات زیر را در نظر دارد: ۱- هرچند شاکی و متهم در قید رابطه زوجیت هستند اما به شهادت مطلعین و اقرار طرفین، اختلاف عمیقی دارند ... اخذ سفته‌ها با فرض صحت ادعای متهم، در حالت و زمانی بوده است که طرفین دچار اختلاف شدید شده بودند؛ ... ۳- روابط حقوقی اشخاص بنا بر سیر متعارف امور، شخص را در جایگاه مدعی و منکر قرار می‌دهد؛ در مواردی به صرف ادعا، باید حرف شخص را پذیرفت (لا یعلم الا من قبله) و در مواردی باید دلیل ارائه داد و در مواردی نیز قانون، فرض صحت می‌کند یا ظواهری را اماره بر واقع می‌داند و شخص را از بار اثبات معاف می‌کند، اما در روابط مبنی بر صداقت و امانت (Fiduciary Relationship) بار اثبات معکوس می‌شود یا با دشواری دیگری از حیث معیار اثبات و ارائه دلایل قوی‌تر، اثبات منشاء دین و عدم قابلیت استناد تعهد و عمل حقوقی، همراه می‌شود ... در این روابط حقوقی، به دلیل اعتماد یکی از طرفین یا ضعف حقوقی و اقتصادی، کسی که طرف قوی‌تر و معتمد است باید از عهده اثبات برآید و صرف ارائه سند دین یا پرداخت دین، طرف دیگر را ملتزم نمی‌کند؛ زیرا برای مثال در رابطه زن و شوهر، اولاً تحقق قرارداد و استقلال در معاملات، خلاف اصل می‌باشد هر چند از نظر قانونی این امکان وجود دارد، ... ثانیاً در صورت تحقق نیز اصل اعتماد حاکم است و طرفین به فکر ارائه دلیل یا اثبات در آن زمان نمی‌افتند یا کمتر تصور اختلاف را می‌کنند بنابراین در این روابط به صرف ارائه سند تعهدآور نمی‌توان یکی از طرفین را متعهد دانست یا طرف دیگر را منکر محسوب نمود ... ۵- بر اساس اظهارات متهم ... نمی‌توان منشأ دین قابل قبولی را برای تعهد شاکی در صدور سفته‌ها با اثر انگشت به دست آورد و تحقیقات دادسرا نشان می‌دهد که سفته‌های مورد اختلاف بدون اراده حقیقی شاکی و در حالت بی‌توجهی کامل اخذ شده‌اند و نقش شاکی فراتر از یک وسیله برای درج اثر انگشت ذیل سفته‌ها نیست. اظهارات مطلع، دلالت بر زمینه‌چینی و اقدام توأم با سبق قصد متهم در اخذ سفته‌ها دارد؛ شهود مورد ادعای متهم، در جای دیگر به دروغ متوسل شده‌اند و علی‌رغم وضعیت کاملاً

۸. شرط استطاعت در مورد مهریه

چندی است که در روابط مالی زوجین، سخن از شرطی است که بر اساس آن، پرداخت مهریه به استطاعت مرد منوط شده و عباراتی مانند عندالاستطاعه و عندالمطالبه به همین منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ صرف نظر از صحت و سقم چنین شرطی به دلیل مجهول بودن زمان پرداخت، پرسش این است که آیا درج چنین شرطی بدین معنا است که زن نمی‌تواند مهریه را مطالبه نماید مگر اینکه در زمان دادخواست، استطاعت مرد را ثابت نماید یا اینکه دادگاه، دعوای مطالبه‌ی مهریه‌ی را پذیرفته و بدان حکم می‌دهد، اما به هنگام اجرای رأی زن باید اموال مرد را معرفی کند و آیا نمی‌تواند ماده‌ی ۲ قانون نحوه‌ی اجرای محکومیت‌های مالی (بازداشت مرد) را اعمال نماید؟ در این خصوص می‌توان بدین نحو استدلال کرد که از آن جا که دین مرد به «استطاعت» مقید شده، باید شرط آن تحقق یابد تا مطالبه صورت گیرد؛ بنابراین زن مکلف است که در زمان اقامه‌ی دعوا، این شرط را ثابت کند. در مقابل، می‌توان گفت که مقصود طرفین آن است که پرداخت دین (مهریه) موکول به استطاعت شود؛ زیرا، اصل دین ثابت است و اعسار نیز خلاف اصل می‌باشد و تنها بار اثبات اعسار و ایسار در زمان اجرای رأی تغییر نموده است؛ به این صورت که زن باید ملائت مرد را ثابت نماید. نظر اخیر با عرف جامعه، مقصود طرفین و هدف از درج چنین شرطی در سند ازدواج مطابقت بیشتری دارد و اگر تردید شود که این شرط، قید «مطالبه» است یا قید «پرداخت»، اصل بر قید پرداخت بودن آن است؛ زیرا، هنگامی که دین ثابت است، می‌توان آن را مطالبه نمود و قدر

مناسب متهم، در مورد اعسار متهم شهادت داده‌اند که همین امر امکان تمسک به آن‌ها را مردود می‌کند ... با عنایت به اصل دلایل آزاد در حقوق کیفری و اصل ارزیابی مستقل شهادت افراد، نه تنها کمکی به ادعای متهم نمی‌شود، بلکه به نظر دادیاری، شاهد پرونده ... با هدف کمک غیرقانونی به متهم شهادت داده است ... نتیجه‌ی تحقیقات دادیاری به این دلالت دارد که سند منتسب به شاکی نیست و قرائن و دلایل متعدد بر اخذ اثر انگشت از شاکی در حالت خواب یا بی‌هوشی وجود دارد و در آخرین مرحله تحقیق نیز متهم حاضر به کارشناسی سفته‌ها جهت احراز این مسأله که آیا سفته‌ها در حالت عادی امضاء شده یا خیر، نشده است ... لذا دادیاری به استناد اصول و مواد پیش گفته، قرار مجرمیت متهم را به اتهام جعل و استفاده از سند مجعول (سند عادی) صادر و اعلام می‌دارد...». شعبه‌ی هفتم دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی نیز به موجب دادنامه‌ی شماره‌ی ۸۸۰۹۹۷۵۱۳۲۷۰۲۰۴۷ مورخ ۱۳۸۸/۱۲/۲۴ رأی را تأیید نموده است.

متیقن ممنوعیت نیز همین است.^۱ لذا، در صورت تردید در دو ممنوعیت و تغییر بار اثبات، باید متیقن را در نظر گرفت. ممکن است ایراد شود که تردید در مطالبه، در واقع تردید در این است که آیا مرد باید دین را بدون اثبات استطاعت پرداخت نماید؛ در این مورد، اصل بر عدم است و زن باید خلاف آن را اثبات نماید؛ اما این استدلال که در واقع به معنای استصحاب عدم حقانیت زن می‌باشد، با این ایراد مواجه است که با انعقاد نکاح، اصل تغییر می‌کند و حق مطالبه‌ی زن و تکلیف مرد به این دین به وجود می‌آید و لذا آنچه استصحاب می‌شود، بقای دین و قابل مطالبه بودن است و تنها، پرداخت آن با محدودیت مواجه شده است؛ به این صورت که زن باید در زمان اجرای حکم، استطاعت را مدلل کند. این مسأله هم‌چنین در خصوص اعمال حق حبس از سوی زوجه مطرح می‌شود؛ به این صورت که آیا زوجه برای اعمال این حق (عدم تمکین) باید استطاعت مرد را ثابت کند یا آن که می‌تواند از حق حبس خود استفاده کند و این مرد است که باید عدم استطاعت خود را مدلل نماید؟^۲

۹. فریب در ازدواج و اثر آن در حقوق مالی همسران

یکی از معضلات کنونی جامعه، موضوع فریب در ازدواج است که از آن با عنوان «تدلیس» نیز یاد می‌شود، با آشکار شدن این امر، دعاوی متعددی

۱. در فقه نیز راجع به دعوی مربوط به دین مؤجل بحث شده است؛ برخی آن را قابل استماع دانسته (حلی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۳؛ انصاری، ۱۴۱۵، ص ۱۷۱؛ اسدی حلی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۸۵؛ جبعی عاملی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۸۶؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ج ۱۰، ص ۲۴۰) و یا معتقدند مطالبه‌ی طلب مؤجل پذیرفته نیست (قمی سبزواری، ۱۴۲۱، ص ۳۰۱) اما دعوی اثبات دین مؤجل، مسموع است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، صص ۱۲۳-۱۲۲؛ نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷)

۲. پرسش و پاسخ زیر در این خصوص قابل توجه است: «زن می‌تواند ممانعت کند شوهر را از دخول تا مهر خود را بگیرد یا نه؟ جواب: بلی هر گاه مهر حال باشد- یعنی موعد معین از برای آن قرار نداده باشند و شرط هم نکرده باشد که عندالاستطاعه بدهد، و منعی از دخول هم نباشد- می‌تواند منع کند... و بعضی علما در صورت اعسار زوج گفته‌اند که «مانع نمی‌تواند شد». و اشهر بلکه اظهار جواز ممانعت است در این صورت نیز و تحقیق این مسأله مبتنی است بر این که نکاح از عقود معاوضات باشد نه محض «تعبد» و دور نیست که چنین باشد. و در «عقود معاوضه» جایز است ممانعت از اقباض هر یک از طرفین قبل از اخذ عوض. و هر گاه صداق مؤجل باشد، جایز نیست ممانعت هر چند دخول نکرده باشد تا اجل منقضی شود». (گیلانی، میرزای قمی، ۱۴۱۳، ج ۴، ص ۴۱۸).

در محاکم مطرح می‌شود. از این جمله است دعوای فسخ نکاح از سوی مرد و مطالبه‌ی مهریه از جانب زن مسأله‌ای که مطرح می‌شود این است که اولاً، در مقام اثبات فریب، باید از چه ادله یا چه معیار اثباتی تبعیت نمود و ثانیاً آیا کتمان اموری مانند ازدواج اول، واجد وصف مجرمانه بوده و همچنین منتفی شدن مهریه را موجب می‌شود یا آن که باید به نحو دیگری اتخاذ تصمیم نمود؟ هرچند ارزش ازدواج و غیرمالی بودن آن به نحوی است که نمی‌توان در مقابل بدن انسان، وجهی را تعیین نمود، اما براساس رویکرد فقهی و حقوقی قضیه، نمی‌توان منکر اهمیت مهریه به عنوان یکی از امور مالی نکاح شد. این اهمیت به حدی است که یکی از اعظم فقها نزدیکی با زن و عدم پرداخت مهریه را سبب جمع شدن عوض و معوض در یک محل می‌داند.^۱ (نجفی، ج ۳، ص ۱۱۷) ایشان حتی برای جلوگیری از این امر، در فرض زناکار بودن زن معتقدند که می‌توان مهرالمسمی را فسخ و در صورت نزدیکی، به جای آن مهرالمثل مقرر نمود. (همان، ص ۱۱۹) با توجه به مجموع رویکردهای فقهی و حقوقی، به نظر می‌رسد در هر مورد که تردیدی در خصوص ساقط شدن تمام یا اکثر مهریه در میان باشد، چه از نظر حکمی و چه از نظر موضوعی و تشخیص تدلیس، باید این نکته را در نظر داشت که به جمع شدن عوض و معوض یا رویدادی شبیه به این وضعیت منتهی نشود؛ از بین رفتن مهریه‌ی زن مستلزم دلیل است. (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۱۳، ص ۴۶۲) بنابراین، در موردی که تدلیس توسط خود زن صورت گرفته است، چند حالت را باید جداگانه بررسی نمود: نخست آن که، پیش از آمیزش، تدلیس آشکار شود؛ چنین امری سبب ساقط شدن مهریه‌ی زن می‌شود؛^۲ دیگر آن که، تحقق تدلیس بعد از آمیزش آشکار شود؛ در این صورت اگر مدلس، خود زن باشد، اختلاف نظر فقهی موضوع می‌تواند راهگشای روبه‌ی قضایی باشد در این که نسبت‌سنجی نموده و بخشی از مهریه را ساقط کند؛ فرض سوم آن است که اگر مرد با وجود حق فسخی که ناشی از

۱. روایت صحیح‌های نیز نقل شده و دلالت بر این دارد که حلیت نزدیکی، بدون ارتباط با مهریه نیست و نمی‌توان آن را از عقد نکاح حذف کرد (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۵، ص ۳۵۵).
 ۲. مطابق ماده‌ی ۱۱۰۱ قانون مدنی: «هرگاه عقد نکاح قبل از نزدیکی به جهتی فسخ شود، زن حق مهر ندارد»، به طریق اولی در صورت تدلیس این حکم جریان دارد.

تدلیس زن است، از اعمال آن منصرف شده و رابطه‌ی زوجیت را باقی بدارد، چنین فردی می‌تواند نسبتی از مهریه را کسر نماید (گلپایگانی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۰۰). فرض آخر، آن است که حتی در صورت عدم تدلیس نیز، چنانچه شرطی مانند بکارت یا فقدان سابقه‌ی ازدواج، مطرح شده باشد و ثابت شود که زن با آگاهی از این که فاقد شرط مذکور است، آن را پذیرفته، بهترین ضابطه همان است که میان مهرالمثل او در حالت دارا بودن موضوع شرط و نیز حالت فقدان آن، نسبت‌سنجی شده و از مهرالمسمی کسر شود. در حالتی که عامل تدلیس، دیگری (غیر از زن) باشد، این نسبت‌سنجی رعایت نمی‌شود و تمام مهریه را می‌توان از مدلس دریافت نمود.

به نظر می‌رسد از نظر مسؤولیت جزایی نیز نباید سخت‌گیری نمود؛ در بسیاری از موارد، زن، طرف خود را از موضوع ازدواج سابق خود یا مشکلاتی که داشته و به طور نوعی در رابطه‌ی طرفین مهم است، آگاه می‌نماید اما به جهات مختلف از تهیه و تدارک دلیل برای این امر، خودداری نموده و یا آن که صرفاً برخی نزدیکان مرد مانند مادر وی را در جریان قرار می‌دهد. پس از بروز اختلاف، ممکن است مرد با ادعای عدم آگاهی از ازدواج سابق زن و با طرح دعوی فریب در ازدواج، به دنبال منتفی نمودن مهریه باشد. هرگاه در این موارد، تردید معقولی وجود داشته باشد که صداقت زن را نشان دهد، باید مسؤولیت جزایی را منتفی دانست و مرد را به طرح دعوی مدنی هدایت نمود تا حداقل موضوع مجازات زوجه منتفی شده و عدالت را در دعوی مدنی و به دور از دشواری‌های دادرسی کیفری که همراه با انواع تحمیل‌ها و محدودیت‌ها است، بررسی و اعمال نمود.

توجه به قرائن مختلف حاکم بر دعوا و صداقت در گفتار از سوی طرفین را می‌توان، یکی از نکات مهم در احراز واقع دانست. امری که در برخی آراء صادره نیز انعکاس یافته است.

۱۰. برآمد

در روابط حقوقی همسران ویژگی‌هایی وجود دارد که آن را از دیگر روابط متمایز می‌سازد. حقوقدان و به ویژه قاضی، باید در مقام دادرسی و تفسیر مقرراتی که برای سامان‌دهی به این روابط تصویب شده‌اند، نهایت دقت را داشته باشد و به سمت تعادل در تفسیر این قواعد حرکت کند؛ مظاهر این تعادل بسیار است، می‌توان به حمایت از طرف ضعیف، منع سوءاستفاده از حق، توسعه‌ی قواعد آیین دادرسی در جهت پذیرش بی‌تکلف دعاوی نظیر قواعد صلاحیت، خارج کردن دعاوی از قلمرو حقوق کیفری و مانند آن اشاره نمود. بی‌گمان در این راه نیز ممکن است اندیشه‌ها و انگیزه‌های فردی مؤثر باشند و تصمیم دادگاه، ناخواسته به بی‌راهه رود، اما اگر این امر با مطالعات حقوقی و اجتماعی لازم همراه باشد، می‌توان امید داشت که درصد بالایی از تصمیم‌ها، درست و متعادل خواهند بود.

فهرست منابع

الف - منابع فارسی و عربی

- ۱- اردبیلی، احمد بن محمد (مقدس اردبیلی)، **مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان**، جلد دوازدهم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ ق.
- ۲- اسدی حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، **إرشاد الأذهان إلی أحكام الإیمان**، جلد دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، قم، ۱۴۱۰ هـ.ق.
- ۳- اسدی حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، **قواعد الأحكام فی معرفه الحلال و الحرام**، جلد سوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۴- اصفهانی (فاضل هندی)، محمد بن حسن بن محمد، **كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام**، جلد ده، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، قم، ۱۴۱۶ هـ.ق.
- ۵- انصاری، مرتضی بن محمد امین، **كتاب المكاسب**، جلد پنجم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- ۶- انصاری، مرتضی بن محمد امین، **القضاء و الشهادات**، کنگره‌ی جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ هـ.ق.
- ۷- جبعی عاملی، زین‌الدین بن علی بن احمد (شهید ثانی)، **مسالك الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام**، جلد چهاردهم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- ۸- حسینی جرجانی، سیدامیر ابوالفتح، **تفسیر شاهی**، جلد دوم، انتشارات نوید، چاپ اول، قم، ۱۴۰۴ هـ.ق.
- ۹- حسینی سیستانی، سیدعلی، **المسائل المنتخبه**، دفتر حضرت آیه‌الله سیستانی، چاپ نهم، قم، ۱۴۲۲ هـ.ق.
- ۱۰- حسینی عاملی، جواد بن محمد، **مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه**، جلد چهارم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین

- حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، ۱۴۱۹ ه. ق.
- ۱۱- حلی، مقداد بن عبدالله سیوری؛ مترجم: عقیقی بخشایشی، **کنز العرفان فی فقه القرآن**، جلد دوم، پاساژ قدس، چاپ اول، قم، بی تا.
- ۱۲- خدابخشی، عبدالله، **استقلال و پیوند حقوق مدنی و کیفری**، انتشارات فکرسازان، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴.
- ۱۳- رازی زاده، محمدعلی، **فقه القسامه و موقفها فی حجج القضاء**، مؤسسه بوستان کتاب، الطبعة الاولى، ۱۳۸۵.
- ۱۴- راوندی، سعید بن عبدالله، **فقه القرآن**، جلد دوم، کتابخانه‌ی آیه الله مرعشی نجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۱۵- رشتی، میرزا حبیب الله بن محمدعلی، **فقه الامامیه، قسم الخيارات**، کتابفروشی داوری، چاپ اول، قم، ۱۴۰۷ ه. ق.
- ۱۶- سبزواری، سید عبد الاعلی، **مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام**، جلد بیست و یکم، دفتر آیه الله سبزواری، چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۱۷- سبزواری، سید عبدالاعلی، **مهذب الأحكام فی بیان الحلال و الحرام**، جلد سیزدهم، دفتر آیه الله سبزواری، چاپ چهارم، قم، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۱۸- سبزواری، علی مؤمن، **جامع الخلاف و الوفاق بین الإمامیه و بین أئمه الحجاز و العراق**، انتشارات زمینه‌سازان ظهور امام عصر علیه السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۲۱ ه. ق.
- ۱۹- شوشتری، محمدتقی، **النجعه فی شرح اللمعه**، جلد نهم، کتابفروشی صدوق، چاپ اول، قم، ۱۴۰۶ ه. ق.
- ۲۰- شهیدی، مهدی، **حقوق مدنی، اصول قراردادها و تعهدات**، جلد دوم، نشر حقوق دان، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲۱- طباطبایی حکیم، سیدمحسن، **مستمسک العروه الوثقی**، جلد سیزدهم، مؤسسه دار التفسیر، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه. ق.
- ۲۲- طرابلسی، قاضی، عبدالعزیز ابن براج، **جواهر الفقه - الجواهر فی الفقه**، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، قم، ۱۴۱۱ ه. ق.

- ۲۳- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **العدة فی أصول الفقه**، چاپخانه ستاره، چاپ اول، قم، ۱۴۱۷ ه ق.
- ۲۴- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **تهذیب الأحكام**، جلد هفتم، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷ ه ق.
- ۲۵- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **الخلافا**، جلد پنجم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ اول، قم، ۱۴۰۷ ه ق.
- ۲۶- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **المبسوط فی فقه الإمامیه**، جلد چهارم، المكتبه المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۷ ه ق.
- ۲۷- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول)، **الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه**، جلد دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم، چاپ دوم، قم، ۱۴۱۷ ه ق.
- ۲۸- فاضل لنکرانی، محمد، **النکاح**، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۲۱ ه ق.
- ۲۹- کاتوزیان، ناصر، **حقوق مدنی، خانواده**، جلد اول، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۷۸.
- ۳۰- کاتوزیان، ناصر، **حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها**، جلد دوم، شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۷۶.
- ۳۱- کاتوزیان، ناصر، **فلسفه حقوق**، جلد اول، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰.
- ۳۲- کانت، ایمانوئل؛ مترجم: صانعی دره‌بیدی، **منوچهر، ما بعد الطبیعه اخلاق، مبانی مابعدالطبیعی تعلیم حق (فلسفه حقوق)**، انتشارت نقش و نگار، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- ۳۳- کلی، جان؛ مترجم: راسخ، محمود، **تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب**، انتشارات طرح نو، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۳۴- کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب، **الکافی**، جلد پنجم، دارالکتب الإسلامیه، چاپ چهارم، تهران، ۱۴۰۷ ه ق.

- ۳۵- کوه کمری، سیدمحمد، **کتاب البیع**، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۳۶- گرجی، ابوالقاسم و دیگران، **دیات**، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
- ۳۷- گیلانی، ابوالقاسم (میرزای قمی)، **جامع الشتات فی أجوبه السؤالات**، جلد چهارم، مؤسسه کیهان، چاپ اول، تهران، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۳۸- مؤمن قمی، محمد، **مبانی تحریر الوسیله**، جلد اول، نرم افزار جامع فقه اهل بیت.
- ۳۹- **مجموعه قانون مجازات اسلامی**، معاونت پژوهش، تدوین و تنقیح قوانین و مقررات ریاست جمهوری، چاپ ششم، تهران، ۱۳۸۴.
- ۴۰- محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، **القواعد و الفوائد**، جلد اول، کتابفروشی مفید، چاپ اول، قم، ۱۴۰۰ ه.ق.
- ۴۱- مروج جزائری، سیدمحمد جعفر، **هدی الطالب فی شرح المکاسب**، جلد پنجم، مؤسسه دارالکتاب، چاپ اول، ۱۴۱۶ ه.ق.
- ۴۲- معاونت آموزش قوه قضاییه، **مجموعه نظریات مشورتی فقهی در امور کیفری**، جلد دوم، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه، مرکز تحقیقات فقهی، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۴۳- مغنیه، محمد جواد، **الفقه علی المذاهب الخمسه**، جلد دوم، دارالتیاریه جدید- دار الجواد، چاپ دهم، بیروت، ۱۴۲۱ ه.ق.
- ۴۴- مغنیه، محمد جواد، **فقه الإمام الصادق علیه السلام**، جلد پنجم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، قم، ۱۴۲۱ ه.ق.
- ۴۵- منتظری نجفآبادی، حسین علی، **الأحكام الشرعیه علی مذهب أهل البيت علیهم السلام**، نشر تفکر، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۴۶- موسوی خمینی، سید روح الله، **تحریر الوسیله**، جلد دوم، مؤسسه دار العلم، چاپ اول، قم، بی تا.
- ۴۷- موسوی خویی، سید ابوالقاسم، **المستند فی شرح العروه الوثقی**، جلد چهارم، نرم افزار جامع فقه اهل بیت.

- ۴۸- موسوی خویی، سیدابوالقاسم، **مصباح الفقاهه (المکاسب)**، جلد ششم، مؤسسه احیاء آثار امام خویی، ۱۳۸۴.
- ۴۹- موسوی خویی، سیدابوالقاسم، **موسوعه الإمام الخوئی**، جلد هفتم، نرم‌افزار جامع فقه اهل بیت.
- ۵۰- موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، **مجمع المسائل**، جلد دوم، دارالقرآن الکریم، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۹ ه.ق.
- ۵۱- موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، **هدایه العباد**، جلد دوم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۵۲- نائینی، میرزا محمد حسین، **المکاسب و البیع**، جلد دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم، ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۵۳- نجفی، محمد حسن بن باقر، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام**، جلد سی‌ام، دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، بیروت، بی‌تا.
- ۵۴- نراقی، احمد، **مستند الشیعه فی أحكام الشریعه**، جلد نوزدهم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۵۵- نراقی، احمد، **مستند الشیعه فی أحكام الشریعه**، جلد هفدهم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، چاپ اول، قم، ۱۴۱۵ ه.ق.
- ۵۶- یزدی، سید محمد کاظم، **تکمله العروه الوثقی**، جلد دوم، نرم‌افزار جامع فقه اهل بیت.

ب- منابع خارجی

- 57- Glusman David H., Ciociola Gabriel Daniel Martin, **Fiduciary Duties and Liabilities: Tax and Trust Accountant's Guide**, Publisher: C C H, 2006, section 7.
- 58- Mueller, Christopher B., Kirkpatrick Laird C., **Evidence: Practice Under The Rules**, Wolters Kluwer Law & Business, 1995.
- 59- Ripert, Georges, **La Régle Moral Dans Les Obliga-**

tions Civiles, 4^{ème} édition, paris, 1949.

60- Sanders, John Simcoe, **The Law of Pleading and Evidence in Civil Actions**; Arranged Alphabetically: With Practical Forms: and the Pleadings and Evidence to Support Them, General Books LLC, December 2009.

61-Tourneau ,Philippe, **La règle nemo auditor**, Paris, L.G.D.J., 1970.